

اصالت ماهیت و عینیت وجود از دیدگاه ملارجبعلی تبریزی

جبار امینی*

محمد سعیدی مهر**

چکیده

ملارجبعلی تبریزی از فیلسوفان دوره صفوی و معاصر صدرالمتألهین فیلسوف بزرگ جهان اسلام است. با وجود این که تبریزی معاصر ملاصدراست به شدت با اصالت وجود مخالفت می کند و به اثبات اصالت ماهیت می پردازد. او در عین حال وجود را امری خارجی و فرع بر ماهیت می داند. به نظر می رسد این دیدگاه متأثر از تعریف وی از ماهیت و وجود و رابطه آن دو در خارج است. در مقاله حاضر به تشریح تعریف تبریزی از ماهیت و وجود و نسبت آن دو در خارج و همچنین ادله وی بر اصالت ماهیت می پردازیم. در پایان نیز بررسی ای انتقادی از ادله تبریزی بر اصالت ماهیت ارائه می دهیم.

کلیدواژه‌ها: ملارجبعلی تبریزی، اصالت وجود، اصالت ماهیت، مکتب اصفهان.

۱. مقدمه

ملارجبعلی تبریزی (م ۱۰۸۰ ق) از حکمای تبریز و معاصر با ملاصدرا است. از او با تعبیری چون «افصح المتکلمین»، «اکمل المتبحرین»، «رئیس المدققین»، و «من اعیان الحکماء المتأخرین و فحولهم و من عظماء الفلاسفة المبرزین و کبرائهم» یاد شده است (شاملو، ۱۳۷۴: ۶۶-۴۸؛ القزوینی، ۱۴۰۷: ۱۵۰)

وی با شاه عباس ثانی هم عصر بود و شدیداً مورد توجه و احترام شاه قرار داشت. تبریزی در بسیاری از مسائل مهم از قبیل اصالت وجود، اتحاد عاقل و معقول، و حرکت

* دکترای فلسفه اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، amini.jk46@yahoo.com

** استاد گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)، saeedimehr@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۴/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۰

جوهری با ملاصدرا مخالفت کرد و بنیان‌گذار جریانی شد که پس از وی شاگردانش راه آن را ادامه دادند. از شاگردان برجسته او می‌توان به قاضی سعید قمی، محمد رفیع پیرزاده، ملامحمد عبدالفتاح تنکابنی معروف به «سراب» و ملاعباس مولوی اشاره کرد. چنان‌که اشاره شد تبریزی در مباحث مهمی با صدرا مخالفت کرده است؛ یکی از این مباحث بحث اصالت وجود یا ماهیت است. این بحث از مباحث اساسی در فلسفه به‌شمار می‌آید، به‌گونه‌ای که با برگرفتن یکی از این دو موضع فلسفه یک فیلسوف صبغه خاصی به خود می‌گیرد. علت توجه فیلسوفان مسلمان در قرن‌های اخیر به این بحث نیز در همین نکته مهم است.

تبریزی در این بحث از اصالت ماهیت جانب‌داری کرده است. در این نوشتار به بررسی دیدگاه وی در این زمینه می‌پردازیم و درصددیم به چنین پرسش‌هایی پاسخ گوئیم: تعریف تبریزی از ماهیت، وجود، اصالت، و اعتبار چیست؟ رابطه و نسبت وجود و ماهیت در عالم خارج و عین از نظر او چگونه است؟ استدلال‌های تبریزی بر اصالت ماهیت چیست و چه نقدی بر آن‌ها وارد است؟

۲. تعریف تبریزی از ماهیت، وجود، اصالت، و اعتبار

از نظر تبریزی مراد از ماهیت معنای خاص آن یعنی «ما يقال فی جواب ما هو» است.^۱ شاهد این ادعا آن است که وی وجود را داخل در معنای ماهیت نمی‌داند و این مطلب را در تبیین اصل «الماهیة من حیث هی لیست الاهی» به‌صراحت آورده است.^۲ (تبریزی، ۱۳۸۶: ۵۵). پیداست که این سخن درباره معنای خاص ماهیت صادق است نه معنای عام آن یعنی همان هویت شیء (ما به الشیء هو هو).

اگرچه تبریزی در رساله اثبات واجب وجود را به «هستی» تعبیر می‌کند (تبریزی، بی‌تا: ۴۸)، که بیان‌کننده معنای اسم مصدری وجود است، ولی با نظر به تصریح پیرزاده (که از شاگردان و مروجین اندیشه‌های تبریزی است) در المعارف الالهیه^۳ معنای مورد نظر تبریزی از «وجود» در این بحث همان معنای مصدری است.

عبارت پیرزاده چنین است:

وجود یا کون از معانی مصدری است، پس به ضرورت دارای معنی وصفی بوده و قائم به چیزی می‌باشد. به‌خاطر همین است که وجود قابل تصور نیست مگر به‌صورت بودن شیء و ممکن نیست که قائم به ذات باشد. از فهم این مسئله روشن می‌شود که قول کسی که می‌گوید: وجود ذات و ماهیات عوارض آن هستند، باطل است (آشتیانی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۵۱۴).

بدین ترتیب می‌توان گفت که مراد تبریزی از وجود معنای مصدری آن است.^۴ آنچه این برداشت را قوت می‌بخشد این نکته است که تبریزی وجود را «وصف» می‌گیرد و به همین دلیل آن را فرع و لازم ماهیت و بالعکس ماهیت را ملزوم و موصوف می‌داند. از سوی دیگر، تفاوت مصدر و اسم مصدر دقیقاً در همین جاست؛ زیرا در معنای مصدر نسبت داشتن و حالت وصفی لحاظ می‌شود، اما در معنای اسم مصدر این ویژگی لحاظ نمی‌شود و مستقل در نظر گرفته می‌شود (فیاضی، ۱۳۹۰: ۲۰).

در خصوص معنای اصالت و اعتبار از نظر تبریزی ابتدا بیان این نکته لازم است که وی نه فقط اصطلاح اعتباری را در باب وجود یا ماهیت به کار نبرده است، بلکه چنانکه خواهد آمد، در *الاصول الاصلی* با عنوان «فرع آخر» به تفصیل به رد امور اعتباری می‌پردازد^۵ و برای آن معنای محصلی در نظر نگرفته است. تبریزی در مقابل «اصالت» از تعبیر «فرعیت» استفاده می‌کند و منظور وی از اصالت «تحقق خارجی بالذات» و از فرعیت «تحقق خارجی بالتبع و بالعرض» است؛ یعنی آنچه تحقق بالذات دارد اصلی است و آنچه تحقق بالتبع دارد فرعی است. او به صراحت ماهیت را مجعول بالذات، ملزوم، و متبوع می‌داند و وجود را مجعول بالثانی، لازم، و تابع خوانده است (تبریزی، ۱۳۸۶: ۶۵) و با وجود اعتقاد به اصالت ماهیت برای وجود نیز عینیت قائل است.

۳. رابطه و نسبت وجود و ماهیت در عالم خارج از نظر تبریزی

قبل از بیان دیدگاه تبریزی لازم است به بیان دیدگاه رایج زمان او یعنی دیدگاه ملاصدرای شیرازی، فیلسوفی که به نظر می‌آید تبریزی با او سخن می‌گوید، پردازیم.^۶ در بررسی آثار صدرا به چند بیان متفاوت برمی‌خوریم:

۱. ماهیت در خارج موجود است به تبع وجود و مجعول ثانی است:

از نظر ما حق این است که ماهیت موجود است بالعرض، که در جعل و موجودیت تابع وجود است؛ زیرا مجعول بالذات و صادر حقیقی نیست مگر انواع موجودات (شیرازی، بی تا: ۱۷۶).

وجود در تحقق اصل است و ماهیت تابع اوست نه آن‌گونه که موجودی از موجودی تبعیت می‌کند بلکه نظیر تبعیت سایه از شخص و شبح از صاحب شبح. در نتیجه، وجود به خودی خود و بذاته موجود است و ماهیت بالعرض موجود است و این دو این‌گونه اتحاد دارند (شیرازی، ۱۳۸۲: ۷).

۲. ماهیت و وجود اتحاد دارند و در خارج عین هم هستند:

وجود در مقایسه با ماهیت هم چون اعراض نسبت به موضوعاتشان نیست، بلکه این دو [وجود و ماهیت] در خارج و ذهن یکی هستند؛ نه قابلیت است و نه مقبولیتی و الا محذورات مشهور لازم می‌آید (همان: ۹).

وجود هر ممکنی در خارج عین ماهیت آن و متحد با آن است، به گونه‌ای از اتحاد (شیرازی، ۱۳۶۳: ۲۸).

۳. ماهیت حد وجود است:

هرگاه وجود واحد باشد ماهیت نیز واحد و غیرمتکثر خواهد بود، لکن هرگاه وجود منتهی شود به یک حدی و در آن حد توقف کند این تعیین ماهیت خواهد بود که تابع آن حد است (شیرازی، ۱۳۶۱: ۲۴۷).

چون ماهیت امکانی قوامی ندارد مگر به وجود و وجود امکانی تعیین ندارد مگر به مرتبه‌ای از قصور و درجه‌ای از نزول که از این قصور و نزول ماهیت انتزاع می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۸۷).

۴. ماهیت صرفاً امری ذهنی است و خیال وجود است:

ماهیت خیال و عکس وجود است که در قوه ادراک عقلی و حسی ظاهر می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۱، ۱۹۸).

ماهیت هر چیزی حکایت عقلی، شیخ ذهنی و سایه‌ای از آن است چنان‌که سابقاً گذشت (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۲، ۲۳۶).

حال باید دید آیا همان‌گونه که برخی گفته‌اند در آثار صدرای تفسیر واحدی که فصل الخطاب و گفتار نهایی در باب ماهیت باشد یافت نمی‌شود (ذبیحی، ۱۳۸۶: ۳۰)، یا این‌که این امر قابل حصول است؟ واقعیت این است که بحث وجود و ماهیت از مسائل بنیادین و اساسی در فلسفه محسوب می‌شود و سرنوشت بسیاری از مسائل دیگر مبتنی بر آن است. با این وصف چگونه می‌توان قبول کرد که ملاصدرا در چنین موضوعی به دیدگاهی روشن دست نیافته باشد.

به نظر می‌آید با وجود تفاوت‌های ظاهری در عبارات صدرای می‌توان دیدگاه نهایی وی را این دانست که وجود و ماهیت در خارج متحد و عین هم‌اند یعنی آنچه در خارج تحقق دارد هم وجود است و هم ماهیت، اما جعل اولاً و بالذات به وجود تعلق می‌گیرد و ثانیاً و بالعرض به ماهیت. در بالا برخی از عبارات صدرای را، که بر عینیت وجود و ماهیت در خارج دلالت داشت، بیان کردیم و اینک بخش دیگری از عبارات او را بیان می‌کنیم.

در جلد اول *سفار* بعد از این که زیادت وجود بر ماهیت را در خارج مستلزم تسلسل می‌داند چنین می‌گوید:

این تسلسل با وجود امتناع آن و استلزام آن انحصار غیرمتناهی را بین حاصرین - وجود و ماهیت - مستلزم مدعای ما یعنی بودن وجود نفس ماهیت در خارج است (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۱، ۲۹۳).

ملاصدرا بارها بر عینیت وجود و ماهیت در خارج تأکید کرده است و برای تبیین این عینیت مثال‌های متعددی می‌آورد (فیاضی، ۱۳۹۰: ۲۷). وی در جایی رابطه و نسبت ذات حق با صفاتش را مطرح می‌کند و نسبت وجود با ماهیت را از این قبیل می‌داند:

همان‌گونه که در نزد ما وجود ممکن موجود است ذاتاً، و ماهیت موجود است به عین همین وجود و بالعرض؛ زیرا وجود ممکن مصداق برای ماهیت است؛ هم‌چنین است حکم موجودیت صفات حق تعالی به واسطه ذات مقدس او (همان: ۲۹).

از دیگر مثال‌هایی که ملاصدرا برای رابطه وجود و ماهیت می‌آورد عینیت جنس و فصل در بسایط است. از نظر ملاصدرا جنس و فصل اختصاص به ماهیات مرکب ندارد، بلکه ماهیات بسیط هم دارای جنس و فصل هستند و این جنس و فصل در خارج عین هم‌اند. وی سپس چنین تصریح می‌کند: «همان‌گونه که ماهیت و وجود عین هم‌اند» (همان: ۲۷-۲۸).

اما درباره عباراتی که ماهیت را حد وجود می‌داند چه می‌توان گفت؟ براساس تفسیری متداول حد به معنی نهایت شیء است و چنین حدی را حد عدمی می‌گویند (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۳۵۲) که در مقابل حد وجودی قرار می‌گیرد. با این حال، به نظر می‌رسد که در بحث حاضر حد به معنی نهایت و پایان هستی (حد عدمی) نیست، بلکه به معنی قصور و ضعف وجودی است و این به صراحت در عبارات صدرا آمده است.^۷ از طرفی پیداست که قصور و ضعف وجودی با حد به معنی نهایت و پایان شیء که امر عدمی است متفاوت است و واضح است که چنین وصفی (قصور و ضعف) عین موصوف محسوب می‌شود نه غیر آن. سرانجام چنین می‌نماید که آن دسته از عبارات صدرا که ماهیت را امری صرفاً ذهنی و خیالی می‌دانند، به اعتبار خاصی از ماهیت ناظرند. وی خود در جایی می‌گوید:

ماهیت ممکن است اخذ شود به شرط اطلاق و تقیید و یا اخذ شود به شرط اطلاق. بین این دو اعتبار فرق واضحی است. ماهیت مأخوذ به یکی از دو وجه در خارج و ذهن موجود است و دیگری فقط در ذهن است (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۵، ۱۵۶).

۱.۳ دیدگاه تبریزی

از نظر ملارجبعلی تبریزی نسبت وجود و ماهیت در عالم خارج نسبت «ملزوم و لازم»، «متبوع و تابع»، و «اصل و فرع» است. ماهیت ملزوم متبوع و اصل است و وجود لازم تابع و فرع آن. تبریزی هم وجود و هم ماهیت را در خارج محقق می‌داند و به‌صراحت از همراهی خارجی وجود با ماهیت سخن می‌گوید و بر این باور است که با جعل ماهیت وجود نیز لزوماً حاصل می‌شود؛ زیرا وجود لازم خارجی ماهیت است.

هرگاه ثابت شد که وجود در خارج همراه ماهیت است ثابت می‌شود که وجود در خارج لازم ماهیت است. به این معنی که وجود تابع ماهیت است؛ زیرا ضرورتاً وجود شیء فرع شیء و تابع اوست. پس هرگاه وجود تابع و فرع ماهیت باشد واجب است که جعل اولاً و بالذات به ماهیت تعلق گیرد پس لازم می‌آید آن ماهیت را وجود. زیرا بدیهی است که محال است جاعل اول فرع شیء و لازم آن را جعل کند سپس اصل و ملزوم را و الا لازم می‌آید که ملزوم لازم و لازم ملزوم شود و این هم محال است (تبریزی، ۱۳۸۶: ۶۴-۶۵).

از این عبارت به‌روشنی آشکار می‌شود که ماهیت از نظر تبریزی نه حد وجود است نه ظل آن و نه متحد و عین آن. تبریزی به تحقق خارجی وجود و ماهیت به‌گونه‌ای که هر یک مستقل از دیگری باشد قائل نیست و به‌صراحت منکر آن است (همان: ۵۵). او وجود و ماهیت را همراه هم می‌داند به‌گونه‌ای که وجود، لازم، تابع و فرع، و ماهیت ملزوم، متبوع و اصل است.

آیا می‌توان تبریزی را قائل به ترکیب انضمامی وجود و ماهیت دانست؟^۱ به‌نظر می‌رسد اگر انضمامی بودن به معنی تحقق خارجی دو طرف پیش از انضمام و به‌طور مستقل باشد تبریزی چنین رأیی را نمی‌پذیرد؛ زیرا وی برای ماهیت محض هیچ‌گونه تحقق جدای از وجود قائل نیست و به‌صراحت آن را نفی می‌کند و آن را با اصل «الماهیة من حیث هی لیست الا هی» ناسازگار می‌داند (همان)، اما اگر مراد از انضمامی بودن ماهیت و وجود ملازمت و معیت خارجی بدون مسبوق بودن آن دو به استقلال وجودی باشد، چنین انضمامی قطعاً به تبریزی قابل استناد است.

۴. ادله تبریزی بر اصالت ماهیت

تبریزی در *الاصول الاصلی* دو نوع دلیل بر اثبات اصالت و مجعولیت ماهیت ارائه کرده است؛ یک دلیل عقلی که مبتنی بر تحلیل قاعده «الماهیة من حیث هی لیست الا هی» است و دلیل دیگر مبتنی بر کاربردهای زبانی است.

۱.۴ دلیل عقلی تبریزی بر اصالت ماهیت

تبریزی با استناد به اصل «الماهیة من حیث هی لیست الا هی» دو نتیجه می‌گیرد؛ اولاً ماهیت در خارج مع‌الوجود است، و ثانیاً وجود لازم، تابع و فرع ماهیت است و ماهیت ملزوم، متبوع، و اصل. اینک به توضیح هر دو مورد می‌پردازیم.

۱.۱.۴ بیان نتیجه نخست از اصل مذکور

تبریزی برای اثبات نتیجه نخست این‌گونه استدلال می‌کند:

هرگاه ماهیت از آن نظر که ماهیت است جز خودش نباشد پس ماهیت موجود در خارج یا فقط ماهیت است یا ماهیت همراه با وجود است. اگر در خارج فقط ماهیت باشد موجود نخواهد بود؛ زیرا همان‌طور که دانستی ماهیت از آن نظر که ماهیت است جز خودش چیزی نیست و حال آن‌که آن را موجود فرض کردیم و این خلاف فرض است. اما اگر در خارج فقط ماهیت نباشد بلکه ماهیت همراه با وجود باشد، لازم می‌آید که وجود در خارج همراه با ماهیت باشد (تبریزی، ۱۳۸۶: ۵۵ و ۶۴).

حاصل این‌که ماهیت موجود در خارج را نمی‌توان صرف ماهیت دانست؛ زیرا صرف ماهیت مطابق قاعده «الماهیة من حیث هی لیست الا هی» نمی‌تواند موجود باشد و الا خلاف فرض لازم می‌آید. پس لاجرم ماهیت موجود در خارج صرف ماهیت نیست، بلکه ماهیت همراه وجود است؛ در نتیجه باید گفت وجود در خارج همراه ماهیت است.

تبریزی ضرورت تحقق خارجی وجود را همراه ماهیت در خارج چنین توضیح می‌دهد که حمل هر محمولی بر موضوع خود نیازمند تحقق خارجی محمول است. در غیر این صورت صرفاً موضوع را داریم و نمی‌توان از صرف موضوع قضیه ساخت:

پس چگونه ممکن است که وجود بر ماهیت حمل شود با این‌که در خارج فقط موضوع است و محمولی اصلاً نیست. این حمل از کجاست؟ و چگونه عقل جایز می‌داند که قضیه‌ای را صرفاً از موضوع و بدون محمول بسازد. این امر جداً شنیع است (همان: ۵۶).

وی در ادامه و در شرح این مسئله می‌گوید:

عجب از حکماست که چگونه جایز می‌دانند حمل مشتق را بر یک شیء بدون قیام مبدأ اشتقاق به آن شیء. این نظیر تحقق مقید بدون مطلق است، که محال‌بودنش ظاهر است. پس اگر جایز باشد در مفهوم وجود حمل مشتق بدون وجود مبدأ اشتقاق، چرا این امر جایز نباشد در سایر مفاهیم؟ چرا جایز نباشد حمل ایض بر جسم بدون قیام بیاض در آن جسم؟ (همان: ۵۷).

چنان‌که می‌بینیم تبریزی حمل مشتق را بر موضوع بدون این‌که مبدأ اشتقاق در آن موضوع وجود داشته باشد جایز نمی‌داند. در نتیجه، وقتی گفته می‌شود انسان موجود، باید وجود در خارج قیام به انسان داشته باشد تا این قضیه صادق باشد. درست نظیر الجسم ابیض که تا بیاض در جسم نباشد و قیام به آن نداشته باشد حمل ابیض بر جسم ممتنع است. نتیجه‌ای که تبریزی می‌گیرد اتصاف خارجی ماهیت به وجود است؛

هرگاه وجود در خارج با ماهیت باشد پس واجب است اتصاف ماهیت به وجود در خارج؛ زیرا محال است که شیء در خارج موجود باشد ولی وجود در خارج نباشد. کما این‌که ممکن نیست جسم در خارج متحرک باشد بدون این‌که حرکت در خارج باشد. این است معنای اتصاف خارجی (همان: ۵۷-۵۸).

او اتصاف ماهیت به وجود را خارجی در نظر می‌گیرد و بر این اساس بر حکما ایراد می‌گیرد که چرا اتصاف را ذهنی در نظر گرفته‌اند؛

با این بیان ثابت شد که ماهیت موجود در خارج، در خارج متصف به وجود می‌شود نه در ذهن آن‌گونه که مذهب همه حکماست (همان: ۵۶).

تبریزی به این نکته توجه دارد که ممکن است گفته شود: نیازی نیست وجود در خارج همراه ماهیت باشد تا مصحح حمل وجود بر ماهیت شود، بلکه هرگاه ماهیت در خارج به‌گونه‌ای باشد که عقل بتواند وجود را از آن انتزاع کند، همین می‌تواند مصحح حمل وجود بر ماهیت باشد. اما پاسخ وی به این سخن چنین است:

هم‌چنین فایده‌ای ندارد این‌که گفته شود ماهیت موجود در خارج به حیثیتی است که ممکن است عقل وجود را از آن انتزاع کند؛ زیرا می‌گوییم در برابر این حیثیت یا همراه با ماهیت امری است یا نیست. اگر چیزی در خارج همراه با ماهیت نباشد، پس ماهیت در خارج تنهاست، در نتیجه، چگونه ممکن است متصف شود به چیزی که در خارج نیست. چگونه ممکن است عقل از آن چیزی را انتزاع کند که در خارج همراه آن نیست. باطل‌بودن این امر بدیهی است و اگر همراه با ماهیت در خارج به‌زای لفظ حیثیت یک امری باشد، به‌ناچار آن وجود خواهد بود. پس ثابت شد آن‌چه را ادعا کردیم یعنی وجود در خارج همراه با ماهیت بوده و عارض لازم است (همان: ۵۸).

۲.۱.۴ بیان نتیجه دوم از اصل مذکور

چنان‌که گذشت نتیجه دوم تبریزی از اصل «الماهیه من حیث هی لیست الاهی» این است که وجود لازم و تابع ماهیت است و جعل به ماهیت تعلق می‌پذیرد. وی چنین می‌نویسد:

هرگاه ثابت شد که وجود در خارج همراه ماهیت است، ثابت می‌شود که وجود در خارج لازم ماهیت است. به این معنی که وجود تابع ماهیت است؛ زیرا وجود شیء ضرورتاً فرع و تابع آن شیء است. و هرگاه وجود تابع و فرع ماهیت شد واجب است که جعل جاعل اول به ماهیت تعلق بگیرد و آن‌گاه لازم آید وجود. زیرا بدیهی است که ممتنع است جاعل اول فرع شیء و لازم آن را جعل کند سپس اصل و ملزوم را، و الا لازم می‌آید که ملزوم لازم و لازم ملزوم شود و این محال است. این امر مثل این است که زوجیت قبل از چهار جعل شود و یا این‌که بنا اول طبقه بالا را ایجاد کند آن‌گاه طبقه پایین را. از آن‌چه گفتیم آشکار می‌شود که ماهیت مجعول است نه وجود آن‌گونه که بعضی از فضلا گفته‌اند (همان: ۶۴-۶۵).

این‌که تبریزی در آخر عبارت مجعول بودن وجود را نفی می‌کند. منظور جعل بالذات آن است؛ زیرا وی وجود را مجعول بالعرض و بالثانی می‌داند و بارها به این نکته تصریح کرده است.

دلیل اول تبریزی را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

۱. بر اساس اصل «الماهیة فی حیث هی لیست الا هی»، ماهیت از آن نظر که ماهیت است فقط خودش است و هیچ چیز از جمله وجود، جزء آن نیست.
۲. بنابراین، ماهیت موجود در خارج نمی‌تواند صرف ماهیت باشد و الا خلف لازم می‌آید.
۳. در نتیجه، ماهیت در خارج همراه وجود است.
۴. از آن‌جا که ماهیت ملزوم و متبوع و وجود لازم و تابع است، معلوم می‌شود که جعل اول به ماهیت تعلق می‌گیرد؛ زیرا معنی ندارد که اول لازم و تابع جعل شود و بعد ملزوم و متبوع. نتیجه این‌که ماهیت مجعول بالذات و اصل است و وجود مجعول بالثانی و فرع.

۲.۴ دلیل دوم تبریزی بر اصالت ماهیت: کاربرد زبان

دلیل دوم تبریزی بر مجعولیت و اصل بودن ماهیت کاربرد و استعمال زبان است. او در این باره می‌گوید:

هم‌چنین لغات متداول بر اساس جعل ماهیت و نه وجود وضع شده‌اند. کما این‌که گفته می‌شود: فلانی حرکت می‌کند و می‌نویسد یا حرکت و کتابت را ایجاد می‌کند اما گفته نمی‌شود که فلانی به حرکت و کتابت وجود عطا می‌کند یا فلانی حرکت و کتابت را موجود می‌سازد (همان: ۶۵).

آن‌گاه در ادامه به کاربردهایی از زبان‌های فارسی و ترکی که به نظر وی مطابق با جعل ماهیت است اشاره می‌کند و می‌گوید:

کما این‌که در زبان فارسی گفته می‌شود: حرکت می‌کنم و کتابت می‌کنم. و گفته نمی‌شود حرکت را موجود می‌کنم یا وجود به حرکت و کتابت می‌دهم ... هم‌چنین است در سایر زبان‌های متداول میان جمهور مثل زبان ترکی که گفته می‌شود: فلان اشی ایلدوم یعنی فلان عمل را انجام دادم. نه این‌که گفته شود: ایش وجود ویردم، یعنی به فلان عمل وجود عطا کردم (همان).

تبریزی در این‌جا متوجه ایرادی می‌شود که ممکن است به تمسک وی به کاربردهای زبان روزمره در مباحث عقلی گرفته شود، از این رو چنین در مقام پاسخ برمی‌آید:

مخفی نماند که استناد به وضع لغات در مباحث عقلی در بیش‌تر موارد خالی از فایده نیست؛ زیرا وضع لغات، وضع معقول، اصیل و صحیح بوده و اتفافی و جزافی نیست (تبریزی، ۱۳۸۶: ۶۶).

او در توضیح این مطلب می‌گوید: زبان‌های متداول میان مردم دو دسته است. برخی صرفاً در میان گروه و طایفه خاصی متداول است، چنین کاربردهایی را نمی‌توان گفت ضرورتاً با نفس‌الامر مطابقت دارند. اما لغاتی که عام و میان‌امم کثیر متداول است ضرورتاً باید موافق با نفس‌الامر و واقع باشد (همان)؛ آن‌گاه برای اثبات مدعای خود چنین استدلال آورده است:

زیرا وضع لغات یا به اجماع امت‌های کثیر بر این لغات متداول است و یا به‌واسطه وحی. در هر دو صورت واجب است صحت و موافقت نفس‌الامری آن‌چه وضع می‌شود در برابر معانی؛ زیرا باید وضع لغات معمولاً تابع طبع و متقدم بر آن باشد. این امر بنا بر این‌که واضع نبی باشد روشن است؛ زیرا واجب است عصمت نبی از خطا ... و اما بنا بر این‌که وضع به‌واسطه اجماع باشد باز چنین است (تبریزی، ۱۳۸۶: ۶۶-۶۷).

تبریزی در ادامه مباحث خود در ذیل عنوان «تفهیم» به تبیین مجعول‌بودن ماهیت می‌پردازد و توضیح می‌دهد که مراد از مجعول‌بودن ماهیت این نیست که جاعل ماهیت را ماهیت قرار بدهد، بلکه «مجعول‌بودن ماهیت به این معنی است که جاعل ماهیت را جعل می‌کند در حالی که مستلزم وجود شیء است» (همان: ۶۸-۶۹).

دلیل دوم تبریزی بر اصالت ماهیت را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد:

۱. کاربردهای زبانی در میان ملت‌های گوناگون با مجعولیت ماهیت هماهنگ است.

۲. هر آنچه کاربردهای زبانی متداول در میان ملت‌های گوناگون با آن هماهنگ باشد مطابق با واقع و نفس‌الامر است.

نتیجه: مجعولیت ماهیت مطابق با واقع و نفس‌الامر است.

با توجه به آنچه گذشت، این نکته می‌تواند جالب توجه باشد که برخی از حکمای معاصر تبریزی و شاگردانش را طرف‌دار اصالت وجود دانسته‌اند (آشتیانی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۵۱۶). به نظر می‌آید که اصالت وجود در این جا فقط می‌تواند به معنای تحقق خارجی وجود هم‌راه ماهیت باشد نه به معنای مورد نظر در حکمت متعالیه صدرایی؛ چراکه همان‌گونه که دیدیم، تبریزی و شاگردانش بارها در باب ماهیت تعابیری چون «مجعول اولاً و بالذات»، «اصل»، «ملزوم»، و «متبوع» را به کار برده‌اند و در باب وجود تعابیری چون «مجعول بالعرض»، «فع»، «لازم»، و «تابع» را به کار برده‌اند.

۵. دیدگاه شاگردان تبریزی

در پایان این بخش به جاست نظر دو تن از شاگردان و مروجان اندیشه‌های تبریزی، یعنی پیرزاده و قاضی سعید قمی به اجمال بیان شود؛ زیرا آشنایی با دیدگاه آن‌ها در واقع آشنایی با دیدگاه تبریزی است. پیرزاده در مقدمه اثر خود، *المعارف الالهیه*، درباره علت تألیف این کتاب چنین آورده است:

بعد از این که ضعف و پیری بر او [تبریزی] غلبه کرد و دیگر املا و تألیف برایش ممکن نشد مرا امر کرد به تألیف کتابی که اساس و مصدر باشد برای هر دو حکمت و شریعت. پس من به حول و قوه الهی شروع کردم به تألیف آن در زمان حیات او، که رضوان الهی بر او باد، و بخشی اندک از آن را در زمان حیات وی نوشته چون وی با نظر رضا و رحمت بر آن نظر کرد آن را *المعارف الالهیه* نامید (پیرزاده، بی تا: ۵).

بنابراین می‌توان آنچه را در این اثر آمده است موافق با اندیشه‌های ملارجبعلی تبریزی دانست. از این رو، به اجمال به بحث «جعل»، که به مباحث ما مرتبط است، می‌پردازیم. وی در مقاله چهارم با عنوان «المعرفة الثالثة في الجعل»، پس از بدیهی دانستن معنی جعل و این که جعل فقط به معلولات تعلق می‌گیرد به تقسیم آن به دو قسم بالذات و بالعرض می‌پردازد، آن‌گاه بحث را به مسئله وجود و ماهیت می‌کشد و جعل را درباره آن‌ها چنین بیان می‌کند:

جعل یا بالذات است و یا بالعرض و چون گفتیم برای هر چیزی یک ماهیت و یک وجود و امور لاحق به آن است پس هرگاه جعل به ماهیت تعلق گیرد بسیط خواهد بود؛ زیرا چنین جعلی فقط به شیء تعلق گرفته است و آن شیء واحد است، اگرچه لازم داشته باشد

اموری را. و هرگاه جعل تعلق بگیرد به شیء و شیء یا بودن شیء در شیء دیگر - چه بالذات و چه بالعرض - در این صورت جعل مرکب می‌شود. زیرا به دو چیز تعلق گرفته و این بر چند وجه است یا دومی لازمه جعل اولی و محمول بر آن است که در این صورت محمول و اتصاف هر دو مجعول بالعرض خواهد شد. مثل جعل وجود که جعل ذاتاً به آن تعلق نگرفته بلکه جعل ذاتاً به ماهیت و بالعرض به وجود تعلق گرفته. پس هر دو مجعول به جعل واحدند؛ اولاً این که جعل به اولی [ماهیت] بالذات، و به دومی [وجود] بالعرض تعلق گرفته است (آشتیانی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۵۳۵).

قاضی سعید قمی نیز در رساله‌ای به نام *الفحاحات الالهیه و الخواطر الالهامیه*، که در ضمن کتاب *الاربعینیات* آورده است، در نفی اصالت وجود چنین می‌گوید:

گمراه شد قومی که گمان کردند وجود اصل و ذات است و تمام اعتقادات خود را بر این باور بنا کردند و فکر نکردند که وجود چیزی است که ذات به واسطه آن وصف می‌شود و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفات است. آیا به خود باز نمی‌گردند تا بدانند که وجود بودن ذات است و فاصله میان وجود و ذات به اندازه فاصله زمین و آسمان است؛ زیرا از واضح‌ترین بدیهیات است که بودن شیء غیر از خود شیء است (قمی، ۱۳۸۱: ۱۵۹).

وی در ادامه به اصالت ماهیت می‌پردازد و می‌نویسد:

ماهیت ذات و اصل است و این سخن سخنی حق است. این ماهیت است که در هر حکمی محکوم علیها قرار می‌گیرد، چنان‌که زبان بزرگان ادب به آن گواهی می‌دهد. ماهیت هم چون واجب است و وجود مستحب، ماهیت تشخص است و وجود شکل. ماهیت نسبت به وجود فضل و برتری دارد. پس وجود فرع و ماهیت اصل است. وجود در همه امور از ماهیت تبعیت می‌کند به‌ویژه در جعل و کسی که فصل را از وصل بازشناسد این سخن را می‌داند (همان: ۱۵۹-۱۶۰).

۶. نقد و بررسی دیدگاه تبریزی

پس از آن‌که دیدگاه تبریزی را براساس سخنان وی توصیف کردیم، اینک نوبت آن است که به نقد و بررسی آن پردازیم. این نقد در ضمن چند بند زیر ارائه می‌شود:

۱. تبریزی از اصل «الماهیة من حیث هی لیست الاهی» نتیجه می‌گیرد که اولاً ماهیت در خارج باید هم‌راه وجود باشد و ثانیاً وجود لازم و تابع است و ماهیت ملزوم و متبوع؛ در نتیجه ماهیت مجعول بالذات و اصل است. اما نکته درخور تأمل این است که اگر «ماهیت من حیث هی» نمی‌تواند تحقق خارجی پیدا کند و به قول تبریزی از تحقق مستقل آن خلف لازم می‌آید پس تحقق خارجی آن فقط در سایه وجود ممکن می‌شود و مادام که

پای وجود در میان نیاید از تحقق ماهیت خبری نیست. در این صورت به حکم عقل باید وجود را مجعول و اصل به حساب آورد نه ماهیت را. چنان‌که حکمای قائل به اصالت وجود همین نکته را دلیل بر اصالت وجود آورده‌اند (سبزواری، ۱۳۷۲: ۱۲-۱۳).

تبریزی تصریح دارد که ماهیت اصیل، ملزوم، و متبوع است و وجود لازم و تابع. اما این چه ملزوم و متبوعی است که در تحقق خارجی خود محتاج لازم و تابع خود است؟!

۲. تبریزی وقتی از همراهی وجود با ماهیت سخن می‌گوید یادآور می‌شود که وجود در خارج موجود نیست و الا تسلسل لازم می‌آید. در این جا دو نکته درخور تأمل است: نخست این که تسلسل در ناحیه موجود زمانی لازم می‌آید که موجود یعنی مشتق را مرکب فرض کنیم یعنی آن را به معنی «شیء له الوجود» بگیریم. اما اگر آن را بسیط بدانیم و یا حتی مرکب بگیریم اما مرکبی که بین مبدأ اشتقاق و «ما ثبت له المبدأ» مغایرتی نیست، در این صورت تسلسل لازم نمی‌آید (شیرازی، ۱۳۸۳: ۴۱).

نکته دوم این که، دیدگاه تبریزی در ملزوم بودن ماهیت و لازم بودن وجود نامعقول است زیرا:

... اگر وجود قائم به ماهیت و لازم خارجی آن باشد باید در مرتبه مقدم بر وجود موجود باشد. ملاک موجود بودن آن یا وجود لازم و عارض است (فسابق مع لاحق قد اتحد) یا وجودی دیگر، نقل سخن در آن وجود می‌شود (اولم تصل سلسلة الكون لحد) (آشتیانی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۲۷۰).

۳. تبریزی شرط صحت حمل وجود بر ماهیت را تحقق خارجی وجود می‌داند و بر این باور است که حمل هر محمول بر موضوع خود زمانی درست است که محمول در خارج وجود داشته باشد و الا حمل صحیح نخواهد بود. از نظر او لازمه وجود محمول در خارج اتصاف خارجی است و چون وجود همراه ماهیت در خارج است پس اتصاف ماهیت به وجود هم خارجی است نه ذهنی. آن‌گاه به این گمان که حکما اتصاف ماهیت به وجود را ذهنی می‌دانند به نفی دیدگاه آن‌ها می‌پردازد. او برای اعتباریات نیز معنای محصلی قائل نیست.

اما اولاً تحقق خارجی موضوع شرط صحت هر گونه حملی به صورت مطلق نیست؛ مثلاً در قضایای ذهنیه حمل محقق می‌شود، در حالی که موضوع فاقد وجود خارجی است. ثانیاً حکما نیز اتصاف ماهیت به وجود را ذهنی نمی‌دانند. فیلسوف معاصر آشتیانی در نقد این سخن تبریزی می‌گوید:

مؤلف گمان کرده است این که جمیع حکمای مشاء و اشراق گفته‌اند: وجود از عوارض تحلیلی ماهیت است و در خارج وجود و ماهیت اتحاد دارند (اتحاد متصل و لامتصل) ناچار اتصاف ماهیت به وجود نیز امری عقلی است نه خارجی. در حالی که اتصاف ماهیت به امکان نیز امر خارجی است؛ به این معنی جمعی از اساطین حکمت و معرفت تصریح کرده‌اند و در باب معقولات ثانی گفته‌اند که معقول ثانی به اصطلاح حکیم آن است که ظرف عروض باید حتماً در ذهن باشد اعم از این که اتصاف در خارج یا ذهن واقع گردد (همان: ۲۷۱).

۴. تبریزی سبب خطای حکما را در دو چیز می‌داند؛ یکی عدم تأمل در اصل «الماهیه من حیث هی لیست الا هی» و دیگری قول به وجود ذهنی و تجویز اتصاف اشیا به اموری که در ذهن است نه قائم به آن اشیا. عبارت وی چنین است:

سبب وقوع در این امور دو امر است. یکی عدم تأمل در اصل مذکور و دیگری قول به وجود ذهنی و تجویز اتصاف اشیا به چیزی که در آن اشیا نیست بلکه در ذهن است (تبریزی، ۱۳۸۶: ۶۰).

نکته درخور توجه این که حکما به هر دو مورد مذکور عنایت داشته‌اند و چنان که گذشت آن‌ها از اصل «الماهیه من حیث هی لیست الا هی» برخلاف تبریزی اصالت وجود را استنباط کرده‌اند نه اصالت ماهیت را.

در خصوص وجود ذهنی هم ایرادی که تبریزی مطرح می‌کند همان ایراد مشهور است که معمولاً در مباحث وجود ذهنی طرح و پاسخ داده شده است.

۵. در خصوص استناد تبریزی به کاربرد لغت برای اثبات اصالت ماهیت، نخست باید یادآوری کنیم که در مباحث عقلی و فلسفی کاربرد عرفی قضایا مغفول و مهجور نمی‌ماند. چنان که فیلسوف معاصر علامه طباطبایی در مدخل *نهایه الحکمه* تصریح می‌کند که مسائل فلسفی به صورت عکس‌العمل انجام می‌گیرند (طباطبایی، بی تا: ۶) یعنی جای موضوع و محمول عوض می‌شود. در توضیح مسئله می‌فرماید: در مسائل فلسفی موضوع قضیه در حقیقت باید موجود باشد و امور دیگر محمول قرار گیرند؛ مثلاً گفته شود موجود یا واجب است یا ممکن، موجود یا انسان است یا غیرانسان. اما از آنجایی که موضوع قرارگرفتن موجود مأنوس و معمول نیست فلاسفه چنین نکرده‌اند، بلکه به تبعیت از کاربردهای عرفی، موجود را محمول و سایر امور را موضوع قرار داده‌اند. مثلاً گفته‌اند: انسان موجود است، درخت موجود است و هکذا. چنان که پیدا است با وجود این که فلاسفه برای سهولت امر با کاربردهای عرفی در تنظیم قضایا هم‌راه شده‌اند، اما این هرگز به معنی این نیست که کاربرد عرف و استعمال عرفی با واقعیت مطابقت دارد.

اصولاً استناد به کاربردهای عرفی، از جمله کاربرد عرفی لغات در اثبات مسائل فلسفی، درخور تأمل است؛ زیرا در مباحث عقلی مجالی برای چنین مستنداتی نیست. البته چنان‌که گذشت تبریزی متوجه این ایراد بوده است، بنابراین برای رهایی از آن می‌گوید لغت متداول در میان مردم دو دسته است؛ برخی اختصاص به طایفه‌ای خاص دارد و برخی نه. از نظر او قسم دوم با نفس الامر مطابقت دارد، بنابراین قابل استناد خواهد بود. این سخن وی درخور توجه است. چنان‌که برخی برای اثبات اشتراک معنوی وجود به کاربرد لغت در زبان‌های گوناگون استناد کرده‌اند (مطهری، ۱۳۷۱: ۲۰۲) با این همه، این‌جا به ایراد نقضی که بر تبریزی وارد است اشاره می‌کنیم و آن این‌که در غالب لغات مشتق از نظر عرف مرکب از ذات و صفت است و عالم یعنی «ذاتی» که دارای «علم» است، اما تبریزی این معنا را نمی‌پذیرد و در مباحث خداشناسی مشتق را چنین معنا نمی‌کند. اگر هم گفته شود وی با استناد به روایات مشتق را مرکب نمی‌گیرد؛ می‌گوییم «سَلْمَنَا» اما به هر حال در این‌جا کاربرد عرف و لغت با وجود اختصاص نداشتن به طایفه خاص پذیرفته نشده است، حال چطور در بحث مورد نظر به کاربرد عرف استناد می‌کند؟

۶. تبریزی به ادله محکم و استوار اصالت وجود به‌ویژه ادله ملاصدرا توجهی نکرده و در آثار خود هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است؛ حال آن‌که بسیار مناسب بود که وی حداقل بخشی از دلایل را طرح و نقد می‌کرد. این شیوه را برخی از شاگردان تبریزی نیز به کار می‌گیرند. چنان‌که فیلسوف معاصر ابراهیمی دینانی در بررسی و نقد ادله قاضی سعید قمی، از شاگردان برجسته تبریزی، بر اصالت ماهیت می‌نویسد:

ادله و براهین قاضی سعید قمی برای اثبات اصالت ماهیت بسیار سست و بی‌رمق است و هرگز نمی‌تواند در مقابل ادله محکم و متین اصالت وجود مقاومت نماید ... به نظر می‌رسد قاضی سعید با این‌که به زمان صدرالمتألهین نزدیک بوده و با شاگردان او تماس داشته از قرائت آثار این فیلسوف بزرگ به‌خصوص کتاب *المشاعر* وی بی‌نصیب بوده است. دلیل این ادعا این است که قاضی سعید با این‌که در این مسئله مهم و اساسی با صدرالمتألهین مخالفت می‌کند به هیچ‌یک از براهین او در این باب توجه نکرده و سخنی نیز از آن‌ها به میان نیاورده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ج ۳، ۳۴۸).

۷. نتیجه‌گیری

تبریزی، در مقابل ملاصدرا، به‌شدت با اصالت وجود مخالفت می‌کند و به اثبات اصالت ماهیت می‌پردازد. در عین حال او وجود را امری خارجی و فرع بر ماهیت می‌داند. چنان‌که

دیدیم دفاع وی از اصالت ماهیت و همچنین نقدهای وی به اصالت وجود حاوی اشکالات و نقص‌های مهمی است. مثلاً، تبریزی برای اثبات اصالت ماهیت از اصل «الماهیه من حیث هی لیست الا هی» نتیجه می‌گیرد که اولاً ماهیت در خارج باید همراه وجود باشد و ثانیاً وجود لازم و تابع است و ماهیت ملزوم و متبوع. با این حال، اگر «ماهیت من حیث هی» نمی‌تواند تحقق خارجی پیدا کند پس تحقق خارجی آن فقط در سایه وجود ممکن می‌شود. تبریزی موجود بودن وجود در خارج را به تسلسل منجر می‌داند، با این حال اگر موجود را بسیط بدانیم و یا حتی مرکب بگیریم، اما مرکبی که بین مبدأ اشتقاق و «ما ثبت له المبدأ» مغایرتی نیست، در این صورت تسلسل لازم نمی‌آید. تبریزی شرط صحت حمل وجود بر ماهیت را تحقق خارجی وجود می‌داند. با این حال، اولاً تحقق خارجی موضوع شرط صحت هر گونه حملی به صورت مطلق نیست. ثانیاً حکماً نیز اتصاف ماهیت به وجود را ذهنی نمی‌دانند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ماهیت علاوه بر معنای اخص معنی اعم دارد که عبارت است از «ما به الشیء هو هو». برخی برای آن معنای سومی نیز ذکر کرده‌اند: «هر موجودی غیر از وجود» (فیاضی، ۱۳۹۰: ۷).
۲. آن‌جا که می‌گوید: اذا كانت الماهیه من حیث هی هی لیست الا هی فالماهیه الموجوده فی الخارج لا یخلو من انه اما ان یکون ماهیه فقط فی الخارج او یکون ماهیه مع وجود فی الخارج فان كانت فی الخارج ماهیه فقط فلا تكون موجوده لان الماهیه من حیث هی هی لیست الا هی (تبریزی، ۱۳۸۸: ۵۵).
۳. اثری که پیرزاده به امر تبریزی به آن پرداخت و پس از نگارش بخشی از آن را به استاد خود ملارجبعلی تبریزی عرضه کرد. این کتاب مورد رضایت استاد قرار گرفت، و وی آن را *المعارف الالهیه* نامید (پیرزاده، بی‌تا: ج ۲، ۴۹۸).
۴. با عنایت به آنچه در پی‌نوشت ۳ گذشت آنچه در *المعارف الالهیه* آمده بیان‌گر اندیشه تبریزی است.
۵. تبریزی در کتاب *الاصول الاصلیه* (صفحات ۵۵-۶۰) ضمن دو فرع به رد امور اعتباری پرداخته است.
۶. اصولاً هر اندیشمندی در بیان دیدگاه‌های خود به فرد یا افراد خاصی نظر دارد. شناخت آن فرد یا افراد در فهم اندیشه‌های اندیشمند ضروری است.
۷. آن‌جا که می‌گوید: ماهیت امکانی را قوامی نیست مگر به وجود و وجود امکانی تعیین ندارد

- مگر به مرتبه‌ای از قصور و درجه‌ای از نزول که از این قصور و نزول ماهیت پیدا می‌شود (شیرازی، ۱۹۸۱: ج ۱، ۱۸۷).
۸. فیلسوف معاصر سیدجلال‌الدین آشتیانی ترکیب انضمامی وجود و ماهیت را به تبریزی نسبت داده است (آشتیانی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۲۷۰).
۹. مراد اصل «الماهیة من حیث هی لیست الاهی» است.

کتاب‌نامه

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۹). *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، ج ۲ و ۳، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آشتیانی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۸). *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران*، ج ۱ و ۲، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- پیرزاده، محمد رفیع (بی‌تا). *المعارف الالهیه*، قم: نسخه خطی به شماره ۱۸/۱۵۴، کتابخانه عمومی آیت‌الله العظمی گلپایگانی.
- تبریزی، ملارجبعلی (۱۳۸۶). *الاصول الاصلی (اصول آصفیه)*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- تبریزی، ملارجبعلی (بی‌تا). «رسالة اثبات واجب»، *نامه آستان قدس*، س ۶، ش ۱.
- ذبیحی، محمد (۱۳۸۶). «ماهیت و وجود از نگاه شیخ اشراق»، *فصل‌نامه اندیشه دینی*، ش ۲۴.
- سبزواری، ملاحادی (۱۳۷۲). *شرح المنظومه*، قم: لقمان.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۴). *قصص الخاقانی*، ج ۲، تصحیح و پانوشت: سیدحسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- شه‌گلی، احمد (۱۳۸۹). «نقدی بر نظریه اصالت وجود و عینیت ماهیت»، *فصل‌نامه اندیشه دینی*، پیاپی ۳۷.
- شیرازی، سید رضی (۱۳۸۳). *درس‌های شرح منظومه حکیم سبزواری*، ج ۱، ویرایش و تنظیم ف. فنا، تهران: حکمت.
- شیرازی، ملاصدرا (۱۳۶۱). *العرشیه*، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: مولى.
- شیرازی، ملاصدرا (۱۳۶۳). *المشاعر*، به اهتمام هانری کربن، تهران: کتابخانه طوری.
- شیرازی، ملاصدرا (۱۳۷۵). *مجموع رسائل فلسفی صدرالمتألهین*، تحقیق و تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، تهران: حکمت.
- شیرازی، ملاصدرا (۱۳۸۲). *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، مقدمه، تصحیح، و تعلیق: سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم: مؤسسه بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی).
- شیرازی، ملاصدرا (۱۹۸۱). *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، بیروت: داراحیاء التراث.
- شیرازی، ملاصدرا (بی‌تا). *حاشیه علی الهیات الشفاء*، قم: بیدار.
- طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا). *نهایه الحکمة*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین.

۱۸ اصالت ماهیت و عینیت وجود از دیدگاه مالارجبعلی تبریزی

- فیاضی، غلامرضا (۱۳۷۹). «اصالت وجود و عینیت ماهیت»، تلخیص از احمد حسین شریفی، فصلنامه پژوهش و حوزه، س ۱، ش ۱.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۰). هستی و چیستی در مکتب صدرایی، تحقیق و نگارش حسینعلی شیدان شید، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- القزوینی، الشیخ عبدالنبی (۱۴۰۷ ق). تمیم امل الامل، تحقیق السید احمد الحسینی، به اهتمام السید محمود المرعشی، مکتبه آیه الله المرعشی.
- قمی، قاضی سعید (۱۳۸۱). الاربعینیات لکشف انوار القدسیات، تصحیح و تعلیق نجفقلی حبیبی، تهران: میراث مکتوب.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۲). آموزش فلسفه، ج ۱، بی جا: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۱). مجموعه آثار، ج ۵، تهران: صدرا.